

فهرست

سرخن

آسیب‌شناسی مقاله‌نویسی، چاپ، تجدید چاپ، نشر و توزیع کتاب (۲۵)..... ۳-۴

جستار

حکم آستانه شیخ ابواسحاق کازرونی (۸۲۶ق) / عمادالدین شیخ‌الحکامی ۵-۹

کریم خراسان کیست؟ / سید علی میرافضلی ۱۰-۱۱

زندگی‌نامه منظوم عبدالقادر مراغی به قلم خودش؛ معرفی یک سند، همراه با یادداشتی مقدماتی /

علی فردوسی ۱۲-۱۷

گزارش برگدال از کشف و استرداد نسخه‌های خطی مسروقه کتابخانه سلطنتی / محمدصادق

میرزا ابوالقاسمی ۱۸-۲۲

کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده کاغذ ابری / علی صفری آق‌قلعه ۲۳-۳۶

حذف حرف عطف و یکی از ساخت‌های نامأنوس دستوری در شعر کهن / مسعود راستی‌پور ۳۷-۴۱

شاهنامه فردوسی در بافت عصر غزنوی / آ.سی. اس. بیگاک؛ ترجمه: حمیدرضا حکیمی ۴۲-۵۶

فارسی یهودی کهن در میانه فارسی میانه و فارسی دری کهن؛ بازآزمایی یک فرضیه مشهور / لودویگ پاول؛

ترجمه: ستایش دشتی ۵۷-۶۳

کاتب نسبت خرقه شاه‌نعمت‌الله ولی در المشیخه‌خاندان حثوثی یزدی / محمدرضا ابوبی مهریزی ۶۴-۶۸

برگی از تاریخ (۲)؛ معرفی نامه‌ای از حسنعلی خان گروسی (امیرنظام) / محمدجواد جدی ۶۹-۷۱

پرده ماده یا پرده یاده؟ / یاسر دالوند ۷۲-۷۳

ثبت کتیبه‌های حکومتی فرهادمیرزا معتمدالدوله در ولایت کردستان / جواد ددهجانی ۷۴-۷۹

تیتی و میتی / ایمان منسوب بصری، حسن زیاری ۸۰

چهارپاره / علی صفری آق‌قلعه ۸۱-۹۴

طاق‌گزا؛ جای‌نامی در خسرو و شیرین نظامی / علی کریم‌زاده ۹۵-۹۶

نقد و بررسی

بررسی انتقادی تصحیح کفایة الطّب حبیبش تغلیسی / عرفان‌جوینة بهروز ۹۷-۱۱۷

چند انتقاد واجب از فصل دوم کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ۱۱۸-۱۲۲

باز چاپ پرتوستان یا مصداقی برای خورشید به گل اندودن / محمدابراهیم ایرج‌پور ۱۲۳-۱۳۳

نگاهی دوباره به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار (بخش شیراز و نواحی آن) / مرتضی موسوی ۱۳۴-۱۴۱

ملاحظات در فهرس جدید کتابخانه ملی ایران / مصطفی درابنی ۱۴۲-۱۵۳

توضیحاتی درباره دیوان منوچهری به تصحیح سعید شیری و بازنگری در تصحیح برخی ابیات

منوچهری / راهبه آبادیان ۱۵۴-۱۶۶

چاپی نه در خور متن از متنی نه در خور چاپ! / علی شاپوران ۱۶۷-۱۷۴

از کشفیات در اشعار کسایی تا سرقات از یافته‌های ریاحی! / محسن شریفی‌ضحی ۱۷۵-۱۸۰

تکمله‌ای بر مقاله «کهن‌ترین مکتوب تاریخ‌دار فارسی» / سلمان ساکت ۱۸۱-۱۸۲

تصحیح و بازخوانی عباراتی از جواهرنامه نظامی / اکبر حیدریان ۱۸۳-۱۸۶

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه و مرکز اطلاعات آکادمی علوم مجارستان / مزده محمدی ۱۸۷-۱۹۰

پژوهش‌هایی در باب تحقیق

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۳) / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ۱۹۱-۱۹۸

ایران در متون و منابع عثمانی (۱۷)

زندگی و آثار خورشیدپاشا / نصرالله صالحی ۱۹۹-۲۰۱

درباره نوشته‌های شمشین

درباره «ولادت خواجه به روایت خواجه» / لیلی وهرام ۲۰۲-۲۰۷



۷۸ - ۷۹

فصلنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی دوره سوم، سال دوم، شماره یکم و دوم بهار - تابستان ۱۳۹۶ [انتشار: زمستان ۱۳۹۷]

صاحب امتیاز:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ

نقره‌آبی

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

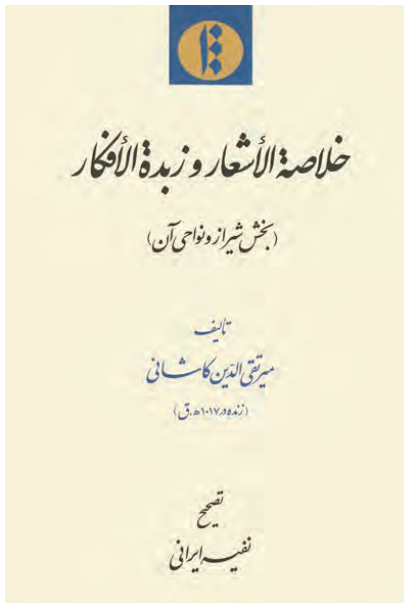
www.mirasmaktoob.ir
gozresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۱۵۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: انجامه دستنویسی از ترجیع‌بند جامی (نسخه W651 موزه هنری والترز، نستعلیق ممتاز محمدزمان التبریزی، مورخ ۹۹۸ هجری)

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands



نگاهی دوباره به تصحیح خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (بخش شیراز و نواحی آن)

مرتضی موسوی

مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
m.moosavi63@gmail.com

ص ۶ حیران ذوق کُشته عشقم، که می خرد
روز جزا به نقد کرامت عذاب را؟
۱. «ذوق» و «کشته» را تنگ هم نوشته اند، حال آنکه ترکیب
را باید «ذوق کشته» خواند؛ بیتی دیگر از غیرتی گویای این
نکته است:

ز «ذوق کُشته» شمشیر بیداد تو، هر ساعت
اجل از شوق با صد آرزو راه ستم گیرد
(ص ۴۰)

۲. «که» در مصراع نخست حرف ربط است، بر این پایه جمله
پرسی نیست و نشان سؤال در پایان جمله زاید است: سبب
حیرت شاعر ذوق (سرمستی، لذت) کشته عشق است که روز
جزا عذاب را به نقد کرامت می خرد.

ص ۷ ز استغنا کجا آن شوخ پرسد داد خواهان را؟
به خاطر کی رسد یاد گدایان پادشاهان را؟
این بیت مطلعی تازه است و بهتر بود پیش از آن، میان قلاب،
عنوان «وله» افزوده شود: [وله]. گویا سبب این کاستی هم وزن
و هم قافیه افتادن این بیت با ابیات پیشین است.

ص ۱۵ از ذوق شهیدان تو فردای قیامت
ترسم که ننگند به صحرائ قیامت
ناگفته پیدا است که کسره در «ذوق» زاید است.

خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (بخش شیراز و نواحی آن).
میر تقی الدین کاشانی. به تصحیح نفیسه ایرانی. تهران:
میراث مکتوب.

اصل نهم از بخش خاتمه خلاصه الاشعار، اثر میر تقی الدین
کاشانی، شروع احوال و انتخاب سروده های ۳۵ تن از
شاعران شیراز و نواحی آن را در بردارد. این اثر در سال ۱۳۹۲
به کوشش نفیسه ایرانی در سلسله انتشارات مرکز پژوهشی
میراث مکتوب به چاپ رسید و سپس تر گویا تنها یک مقاله
در معرفی و نقد گوشه هایی از آن منتشر شد. برای نگارنده،
بنا به جهاتی، مطالعه جملگی مداخل کتاب - به جز مدخل
«مولانا عرفی» - بایسته می نمود. ضمن مطالعه لغزش هایی در
کار تصحیح به چشم آمد که می توان عموماً آنها را در ۴ دسته
جای داد: ۱. کژخوانی ها؛ ۲. اشکالات وزنی؛ ۳. خطا در
برخی حرکت گذاری ها؛ ۴. کاربرد غیر ضروری و گاه اشتباه
علائم سجاوندی. نگارنده با نهایت سپاس و به پاس
کوشش های مصحح، به ویژه به سبب نگارش تک نگاری میر
تذکره، آن نکات را، هر چند دیر، پیش می کشد تا اگر صواب
دیده شد در باز چاپ اعمال شود.

۱. ذاکری، مصطفی (۱۳۹۳). «خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (بخش شیراز و
نواحی آن)». گزارش میراث، س ۸، ش ۳-۴ (پیاپی ۶۴-۶۵): ص ۱۰۸-۱۱۱.

احتیاط آن است که «شوق» را بدون کسره بنویسیم تا امکان قرائتش به دو شکل وجود داشته باشد: شوق امشب/ شوق امشب.

ص ۴۲ بر من فسون بند مدم همنشین که عشق
نشسته آن چنان به دلم، کز فسون رود

۱. «بند» نارواست و «پند» درست است، چنانکه نسخه نیز تأیید می‌کند.

۲. بایسته است دو واژه «فسون» و «پند» از تنگ هم به در آیند و «فسون پند» خوانده شوند.

ص ۴۴ بی حجابانه چنان دیده گشایم به رخس
غمزه اش گر دم نظاره تغافل نکند

«چسان» (چسان) صحیح است، چنانکه در نسخه ضبط است.

ص ۴۵ از بس دل و جان شد ز غم درد تو مومنون
ترسم که دگر با من دیوانه نسازند

به اعتبار «دل و جان» که دو چیزند، باید «غم و درد» باشد. نسخه نیز «و» دارد.

ص ۴۵ به مردمی ز نگاهت دل آرزو مند است
که متنی دگر از عمر جاودان نبرد

در نسخه «بمردمی» آمده است و باید به همین شکل بماند؛ تقابل «مردن» و «عمر جاودان» در بیت سخت گویاست.

ص ۴۷ کند از خامی او روز جزا دوزخ تنگ
هر که را از نگهت رخنه در ایمان نشود

باید «ننگ» صواب باشد؛ «ننگ-کردن» به معنی «ننگ داشتن» است: دوزخ، در روز جزا، از خامی کسی که عاشق نشده است ننگ دارد. نسخه نیز «ننگ» دارد.

ص ۵۰ آرزو بنگر که جویم وصل او با آنکه هست
غیر محرم یار مستغنی و من بی اعتبار

نیکوتر است «غیر» و «محرم» را با یک فاصله بنگاریم تا با توجه به دو جمله بعد، نهاد و گزاره از هم مشخص باشند: غیر (رقیب/ بیگانه) محرم است...

ص ۵۲ عالم خراب گشت ز طوفان گریه ام
در بی خودی نیامده دل در فغان هنوز

ص ۲۵ ذوقی که دل از داغ تمنای تو دارد
شرمندهم ار شغل تماشای تو دارد
«از» صحیح است: ... مرا «از» شغل تماشای تو شرمنده می‌دارد. نسخه نیز «از» دارد.

ص ۲۶ مباد گرم بازار غیرتی گردد
خدای را، که نصیحت به یار من مکنید
مصحح در پاورقی افزوده است:

این بیت به لحاظ وزنی یک هجای کوتاه کم دارد.

برخلاف نظر ایشان، وزن بیت درست است، به شرط آنکه کسره «گرم» حذف، و «بازار» «به آزار» خوانده شود: مباد گرم به آزار غیرتی گردد.

ص ۲۹ بعد از هزار سال به وصلش اگر رسم
بیم فراغ مانع نظاره می‌شود

به قرینه «وصل»، حتماً «فراق» درست است. نسخه نیز «فراق» دارد.

ص ۳۳ اگر نازش مطیع غمزه بی باک خواهد شد
بسی دامان عصمت از نگاهش خاک خواهد شد

«خاک شدن دامان» بی معنی است. قطعاً «چاک» صحیح است.

ص ۳۳ ناکشیده جرعه بزم تو را بر هم زدند
باش تا این نوحریفان ساغر دیگر خورند

«جرعه ای» صحیح است که مطابق روش مصحح باید به شکل «جرعه ای» نوشته شود.

ص ۳۷ هر که را می‌کشت می‌دادش حیات جاودان
آب حیوان غالباً در غمزه پنهان کرده بود

بہتر آن است که دست کم در متون منظوم، قیود مختوم به تنوین نصب با الف خوانده شوند: «غالباً»؛ چنانکه در متون کهن تر نیز دیده می‌شود: رخسار صبح پرده «به عمدا» برافکند (خاقانی).

ص ۳۷ بس که از نظاره اش در اضطراب افتاده ام
شوق امشب باز دل را بیم هجران می‌دهد

۱. منظور از «نسخه»، در همه موارد، نسخه متعلق به کتابخانه شخصی عبدالعلی ادیب برومند است که اساس کار مصحح بوده و در متن مصحح با کوهنوشت «ب» مشخص گشته است.

ظاهراً «وز» صحیح است (واو حالیه + حرف اضافه): ... در حالی که دل از بی خودی هنوز در فغان نیامده. ضبط نسخه «ور» است.

ص ۵۵ اجل از شوق چون پروانه گرد جان من گردد
به خونریزم گشود چون تیغ مزگان چشم جلادش

فعل در مصرع دوم «تیغ کشیدن» است؛ پس «گشود» خطا و «گشد» صحیح است: چون چشم جلادش به خونریزم تیغ مزگان گشود.

ص ۶۶ کی کشد دست طمع دامان استغنائی من؟
عرصه همت بُود یک گام زیر پای من؟

ص ۶۷ با خود به خاک برد که سنجد به دوزخش؟
داغی که داشت از تو دل خون چکان من

روشن است که نشان سؤال در مصرع دوم بیت نخست (که جمله‌ای خبری است) و مصرع نخست بیت دوم (که حرف «که» در آن از نوع ربطی است) به اشتباه به کار رفته است.

ص ۷۰ مباحش منکر عشق و به زهد غره مشو
از آن بترس که گردد ثواب محض گناه

پسندیده‌تر است که از کاربرد حرکت در این عبارت پرهیز شود؛ چه، آن را می‌توان به شکل «ثواب محض گناه» نیز خواند که از قضا قرائتی رساتر است.

ص ۷۵ برخاست به عهد تو چنان بار ز دل‌ها
کز ذوق شمارند گر این لذت جان را

شاید «گران» باشد، چنانکه بیت بعد نیز تأیید می‌کند؛ با این فرض، مراد شاعر آن است که در عهد حضرت علی دل‌های مردم چنان سبک‌بار شده که روح و روان را نیز، با تمام بی‌وزنی، بر خود گران می‌دانند و جان بر آنها سنگینی می‌کند.

ص ۷۵ گشتند چنان اهل تعلق که نیابند
ز اندیشه علم تو نشان بار گران را

قطعاً «حلم» است. نسخه نیز همین «حلم» ضبط کرده است.

ص ۷۵ آموخته وهم از پی اندیشه قلدرت
از تاب نظر سرعت ذمت طیران را

«عزمت» صواب است و در نسخه نیز چنین است.

ص ۷۵ در کام عدو نیست عجب فیض کف تو
خاصیت جان گر ندهد نوک سنان را

ظاهراً باید «بدهد» باشد؛ یعنی: از فیض تو شگفت و دور نیست که نیزه (آلت قتل) به دشمن تو زندگی بدهد.

ص ۷۵ عالم توبه اسرار جهانی که بتابد
از لوح ضمیر تو قضا راز نهران را

«بتابد» تصحیف «نیابد» تواند بود: حتی قضا هم راز نهران را از ضمیر تو در نمی‌یابد.

ص ۷۶ از هیبت تیغ توفتد در جگرش خاک
خصم تو به خاطر گذراند چو فسان را

«خاک در جگر افتادن» بی‌معنی است و باید «چاک» باشد.

ص ۷۷ خلقت ز پی تربیت باغ عجب نیست
خاصیت جان گر ندهد فصل خزان را

اینجا هم باید «بدهد» باشد: عجیب نیست که خلق نیکوی تو به فصل خزان خاصیت زندگی بخشی بدهد.

ص ۷۷ ناکرده نظر حیرتش آن نوع فزاید
کز شرم فراموش کند حرف بیان را

ص ۷۹ چه کنم گر نکند بر سر بختم چاره
سایه بان گرم لطف شهنشاو جهان

ص ۸۰ ای ملک جاو فلک مرتبه در یادل
که طفیلی گدای تو بُود هر دو جهان

گویا حرف عطف از میان واژه‌های مشخص شده فرو افتاده است: حرف و بیان، گرم و لطف، طفیلی و گدا.

ص ۸۰ از عدالت به زمان توز غمخواری گری
گله را باعث آزار بُود یاس شیان

۱. تشدید «گله» ضرورتی ندارد.

۲. «پاس» یا «باس» (= باس) صواب می‌نماید. سخن شاعر آن است که وقتی گرگ نگهبان گله باشد، شدت و سخت‌گیری شبان، برای محافظت و نگهبانی، موجب آزار گله است.

ص ۸۲ آن چنان تند و سبک‌خیز کز او گاه فرار
نیست ممکن که شود عکس در آینه عیان

«فرار» درست است، چنانکه نسخه نیز گویای آن است.

ص ۸۲ نیست ممکن که به گردش برسد شخص ابد
گر به بال هوس گام نماید طیران

«روزبازار» (ترکیب اضافی مقلوب) درست، و کسره زاید است.

ص ۹۵ مَنَعَم مکن ز گریه بسیارِ روز وصل
دل نازک است عاشقِ هجران کشیده را

۱. بهتر است کسره را از «بسیار» حذف کنیم تا خواندن آن به هر دو شکل (سکون و کسره) ممکن باشد.

۲. شایسته است «دل» و «نازک» با یک فاصله نوشته شوند تا مجموع آنها یک صفت تلقی نشود.

ص ۹۵ به رغم من به تو گرمی کند رقیب و خوشم
که مهر او به تو از اقتضای عشق تو هست

شاعر می گوید خوشی عاشق از آن روست که محبت رقیب به معشوق از سرِ عشق نیست؛ پس «هست» غلط، و «نیست» صحیح است، چنانکه در نسخه نیز ضبط است.

ص ۹۸ چشمان تو هر فسرده جورا نکشند
راحت طلبان وصل جو را نکشند

باید «فسرده خو» باشد تا صنعت جناس بیت نیز از دست نرود: «فسرده خو» و «وصل جو» («خو» و «جو»).

ص ۱۰۱ ... و قال امیرالمومنین علیه السلام: الادبُ إحدُ الحسین.
«إحدُ الحسین» لغزشی آشکار است؛ «إحدُ ی [إحدُ الحسینین]» صحیح است و نسخه نیز چنین دارد.

ص ۱۰۲ نسیانِ جِلی تو و من ناامید سخت
چون این طمع کنم که به یاد آوری مرا؟

«نسیان» و «جِلی» تنگ هم آمده اند، حال آنکه جدانوشتن آنها درست است: نسیانِ جِلی تو و ...؛ یعنی فراموشی طبیعتِ توست.

ص ۱۰۴ اگر نه بی خبر از ذوقِ انتظارِ من است
خلافِ وعده من از چه شرمسارِ من است؟

کسره «خلاف» زاید می نماید و ظاهراً باید «خلاف وعده» (به معنی بدعهد) باشد که صفتی برای معشوق است.

ص ۱۰۴ پی سوز کسان چون شعله آتش مشوسرکش
که در رشکند مشتاقانت از سوزِ درونِ من

«مشتاقانت» را می توان «مشتاقانت» نیز خواند که اتفاقاً روان تر است و مانع از سکنه ناملیح بیت می شود.

«هوسِ گام» معنای درخوری ندارد؛ «هوس [و] کام» صحیح می نماید: ابد به پرنده ای مانند گشته که دو بال به نام های «هوس» و «کام» دارد.

ص ۸۲ لیک واجب شده اظهار پی رفع عما
که چو کوه است گران بر دلم از اهلِ زمان

در نسخه «عمی» ضبط شده و مصحح آن را با الف آورده اند؛ این واژه مسلماً «غمی» است که به کوهی گران بر دل شاعر مانند شده است.

ص ۸۲ تا بُود از اثرِ آتشِ سوزنده خشن
عاشقِ سوخته دل در شبِ غم آه کشان

«خشن» در بیت گویای هیچ معنی ای نیست و محققاً تصحیفی از «حسن» است: تا بود از اثرِ آتشِ سوزنده حُسن. ضبط نسخه نیز «حسن» است.

ص ۸۴ اگر اطاعتِ رای تو را خیال کند
به قرن ها نکند چرخِ پیر ستاری

ظاهراً «سیاری» صواب است. منظور شاعر آن است که چرخ کج رو، پس از فرمان برداری از تو، دست از حرکت و خودسری خواهد کشید و دیگر جولان نخواهد داد.

ص ۸۷ چرا به غمزه مرا آشنا نمی سازی
وگر نه از من و از نسبتِ منی در ننگ

درواقع مصراع دوم جمله نخست بیت است و آغاز جمله با «و» صورت خوشی ندارد. در اینجا «اگر» مناسب تر است.

ص ۸۸ ز فخر آنکه مشابه به فعلِ مرکبِ توست
ز آشناییِ گردون هلال دارد ننگ

«فعل» تصحیف «نعل» است که ماه بدان تشبیه شده است.

ص ۸۹ گران رکابِ چوکوه و سبک عنان چون برق
نزار قد چو پلنگ و فراخ پر چو نهنگ

«نهنگ» به هر معنایی که باشد (چه وال و چه تمساح)، انگاشتن «پر» برای آن خطا است. گویا «بر» صحیح است و «فراخ بر» به معنی پهن سینه است.

ص ۹۳ متاعِ شکوه بسیار است، عاشق را همان بهتر
که جز در روزِ بازارِ قیامت بار نگشاید

ص ۳۴۵ ... شرفِ افتخارِ این طایفه گرامی بدو می دانند...

مصحح در پاورقی افزوده‌اند: «س، ج: - می نامند»؛ پس متن نیز باید «می نامند» باشد که نسخه نیز این را تأیید می کند.

ص ۳۵۰ به جانم ز آرزویِ مرهم ای دل خوش آن زخمی که از دل خارخار خواهشِ مرهم بَرَد بیرون

۱. وزن مصراع نخست ناتندرست است و این به سبب ضبط غلط واژه «مرهم» است؛ درست «مرهمی» بوده است، چنانکه نسخه نیز نشان می دهد.

۲. «بَرَد» در نسخه «رود» کتابت شده است.

ص ۳۵۰ وه که شمشیرِ سیاہِ توبه قصد دل و دین دو دلیرند که خونریزتر از یکدگرند

در نسخه به جای «شمشیر»، «چشمان» ضبط است. دانسته نیست که مصحح این واژه را بر چه پایه ای اینگونه ثبت کرده اند.

ص ۳۵۶ ز خواب خواسته سرو سَهی و از سایه هنوز جامه خوابش فتاده در گلزار

باید «خاسته» (به معنی بلندشده، نه اراده شده) نوشته شود، حتی اگر در نسخه با «و» باشد.

ص ۳۵۷ فراز قامتِ شمشاد، صبحدم، قُمری بین چه نعره زند گوشِ هوش تا ادوار

«تا ادوار» نامفهوم است؛ ما پس از بازبینی نسخه آن را «با او دار» خواندیم، یعنی گوشِ هوش به نعره قمری بده!

ص ۳۵۷ دو روزه صحبتِ گل را چنان بقایایی نیست میند دل به گلِ سرخِ غنچه سان زنهار

حرکت کسره در «سرخ» خطاست و باید واژه را به سکون خواند: غنچه سان دل به گلِ سرخ میند!

ص ۳۵۷ فنونِ علم به لوحِ ضمیرِ او مُضمَر بدان طریق که در فعلِ فاعل است اضمار

قرائت «فعل» بدون کسره صواب است؛ فنون علم که در لوح ضمیر پنهان است به فاعلِ مستتر در فعل مانند شده است.

ص ۳۵۷ خِرَد کند ز دلش استفاده افضال مَلِک کند ز رُخش استفاضه انوار

ظاهراً «مَلِک» (فرشته) صحیح است.

ص ۳۵۸ فسونِ معدلتش فتنه را فکنده به خواب چنان که روزِ قیامت مگر شود دیدار

به قرینه «خواب» در مصراع نخست، باید «بیدار» درست باشد؛ سخن از خوابِ فتنه و بیداریِ آن در قیامت است. گفتنی است نسخه «ویدار» ضبط کرده که شاید شکلی دیگر از «بیدار» باشد.

ص ۳۵۸ زهی ز خطِ تو پرگارِ صنُع دایره دار دهانِ تنگِ تو مانند نقطه پرگار

باید «دایره وار» باشد.

ص ۳۵۹ برای خواندنِ آیاتِ صنع، رحلِ صفت خوش آن زمان که چنان مُصَحَفی نهم به کنار

۱. حتماً «رحل صفت» صحیح است، یعنی همچون رحل.
۲. «م» در «مصحف» به تثلیث خوانده می شود و بهتر است حرکتی روی آن نگذاریم؛ نیز کسره در «ح» خطا، و فتحه صحیح است: «مصحف».

ص ۳۶۲ طهماسب خان جهان، شرفِ آفتابِ ملک خورشیدوار، مملکت آرای روزگار

نشان ویرگول پس از «جهان» و دو اعراب ضمه و کسره در «شرف»، وزن و معناراً از بیت ربوده است. صواب آن است که خوانده شود: طهماسب خان، جهانِ شرف، آفتابِ ملک.

ص ۳۶۶ به هم مخلوطِ گرجی و مسلمان که پرسد زهد؟ گو تقوی کدام است؟

مصحح، در توضیح «گو»، در پاورقی افزوده‌اند: «گو» نیز خوانده می شود. به گمان ما همان «کو» صحیح است و مصرع را بهتر است چنین بخوانیم: که پرسد زهد کو، تقوی کدام است؟!

ص ۳۶۷ نیند کس رویِ دیوانِ اشعار که آنجا داستانِ رود و جام است

مطابق ضبط نسخه «سوی» درست است.

ص ۳۶۹ من افتاده را یا صاحبِ الأمر به دامنِ تو دستِ اعتصام است

«صاحب» منادای مضاف است و اعراب آن با فتحه صحیح است: یا صاحبِ الامر.

ص ۳۷۳ عندلیب اربودش طایر قدسی چه عجب
کاین نه خیمه چمنی پر ز گل و الوان است
«و» زاید است و نسخه نیز آن را ندارد.

ص ۳۷۴ نقش موزونش درون چشم من جامی کند
صورت خود را به چشم من تماشا می‌کند
«موزونش»، به سکون «ن»، وزن را مختل می‌کند و باید «ن» را
بافتحه خواند: «موزونش».

ص ۳۷۶ هم‌آوازی ندارم غیر کوه صبر در هجران
دلی، آن هم ندارد تاب افغانی که من دارم
«ولی»، درست است: ... ولی کوه صبر هم تاب ناله مرا ندارد.

ص ۳۷۷-۳۷۸ نی فکر من به من سخنی زان دهن مکن
می‌میرم از برای خدا فکر من مکن
جان بر لبم ستاده به امید و لطف تو
جانم فدای لعل لب یک سخن مکن
دل می‌رود ز دست، نویدی تو غافل
اندیشه [ای] به کام دل خویشان مکن
۱. در بیت نخست شاید «بی» درست باشد.

۲. در بیت دوم «و» زاید می‌نماید.

۳. در بیت سوم، چنانکه نسخه نیز گویاست، «اندیشه لگام»
صحیح است، یعنی باید افسار و لگامی بر دل زد که از دست
نرود.

۴. اما مهم‌تر از اینها ردیف «مکن» است که حتماً غلط، و
«بکن» صواب است؛ با «مکن» هیچ یک از ابیات معنای
درستی ندارند؛ نسخه نیز «بکن» دارد.

ص ۳۸۲ ... جامع بسیاری از فضایل نفسانی است و در علم حدیث
و فقه فرد، ما له ثانی.

با نهادن ویرگول پس از «فرد»، لطف صنعت سجع از میان رفته
است؛ باید «فرد ما له ثانی» باشد (یگانه‌ای که دومی ندارد).

ص ۳۹۴ بیرون زده به کتیم عدم خیمه وجود
بر منتها کشیده سر چتر و سایه بان
«کتیم» غلط و صحیح «کتیم» است.

ص ۳۹۴ پروانه مسلمی آورده از ازل (?)
درویش کنج فقر، ولی شاه و شه‌نشان

طرز قرائت و معنای مصراع نخست بر مصحح آشکار نبوده
است. ظاهراً باید آن را چنین خواند: پروانه مسلمی آورده از ازل
(پروانه: از اصطلاحات دیوانی به معنای دستور یا اجازه کتبی برای انجام
کاری؛ مسلمی: سلامت یا معاف بودن و بخشودگی مالیاتی)؛ یعنی
درویش کنج فقر از ازل اجازه سلامت یا معافیت یافته است.

ص ۳۹۵ گه در درون مسجد اقصی امام وقت
وز این ندای حی علی زنده جاودان
ظاهر است که «حی علی» صواب است.

ص ۳۹۵ شاهی که دست بخشش جود و عطای او
از شب فکنده بر کتف روز طیلسان

۱. بخشش و جود و عطا به یک معنی است و «و» عطف پس
از «بخشش» فرو افتاده است.

۲. تلفظ کهن «کتف»، «کتف» است نه «کتف».

ص ۳۹۶ باشد نهنگ، بحر کف دست مرتضی
عالم فرو برد چو گشاید لب و دهان

تشبیه «بحر کف دست» به «نهنگ» چندان بلیغ نمی‌نماید؛ گویا
مصراع چنین است: باشد نهنگ بحر، کف دست مرتضی.

ص ۳۹۹ به بی‌صبری مراد از هجر یاری بر نمی‌آید
ز دست صبر هم دیدیم کاری بر نمی‌آید

«یاری» به نظر می‌رسد «باری»، به معنای «البته»، باشد؛
بنابراین مصرع را باید چنین خواند: به بی‌صبری مراد از هجر
باری بر نمی‌آید.

ص ۴۰۰ علی ای حال مردی اهل بوده...

«ای» مجرور به حرف جرّ «علی» است و «ای» درست است.

ص ۴۰۱ خوبی چنان که بارخ خوب تو دیده‌ایم
دیرینه همدمان همه از هم بریده‌ایم

«با» در جمله روایی ندارد و «تا» صحیح است.

ص ۴۰۶ تسبیح ملک همیشه افسانه ماست
جبریل امین، خادم میخانه ماست

به قرینه «تسبیح» و «جبریل»، باید «ملک» باشد.

ص ۴۰۸ دل کنم خون و به گریه رانمش از روی خویش
باشد این کوه بلا بردارم از پهلوی خویش

مصحح «از» را از نسخ دیگر به جای «بر»، که ضبط دست‌نوشت اساس بوده در متن نشانده است. حال آنکه مصراع با «بر» نیز صحیح است.

ص ۴۰۹ اندیشه کن از دردِ غریبی ای شوخ
گه گاه غریبانِ دیارت می‌پرس

دانسته نیست چرا مصحح «گه‌گاه» را از نسخ دیگر به متن افزوده و ضبط دست‌نوشت اساس را که «گاهی ز» بوده، به زیر برده است. «گاهی ز غریبانِ دیارت می‌پرس» یعنی گاهی از غریبانِ دیارت سراغی بگیر و جوای احوال آنها شو.

ص ۴۱۳ حرفِ نخست، ابجدِ دیباجهٔ قدم
فهرستِ کارنامهٔ دیوانِ کردگار

ویرگول پس از «نخست» به خطا نهاده شده است. شاعر حضرت علی‌ع را «حرفِ نخستِ ابجدِ دیباجهٔ قدم» خوانده است.

ص ۴۱۵ به سانِ خامه زبانه شود سیاهی ریز
ز تیرِ کیش به حرفی اگر شوم ناقل

سخن از ظلمت شب است و محققاً «تیرگیش» درست است و «تیر کیش» هیچ معنایی ندارد؛ اگر از تیرگی این شب خاص سخنی گویم، زبانه سیاه می‌شود.

ص ۴۱۵ میان بحرِ بلا بی‌قرار بود دلم
که موج، شُرطهٔ لطفش فکند بر ساحل

ویرگول پس از «موج» باید حذف شود؛ چه، «موج شرطهٔ لطف» دل بی‌قرار در میان بحرِ بلا را بر ساحل افکنده است (مرجع ضمیر «ش»، در مصراع دوم، دل است).

ص ۴۱۵ به آبِ توبه دهان را بشوی و پس بگشا
زبان به مدحِ شهنشاهِ عالمِ عادل

مصحح «دهان» را به نقل از نسخ دیگر به متن آورده و ضبط نسخهٔ اساس را که «دهن» بوده به زیر برده است؛ حال آنکه «دهن»، چه از نظر وزن و چه معنی، اشکالی در بیت ایجاد نمی‌کند.

ص ۴۱۶ جهان و جاه و جلالت، علی‌عالی قدر
که گشت شخصِ وجودش طرازِ این محفل

«و» قطعاً زاید است؛ علی جهانِ جاه و جلالت است. نسخه نیز «و» ندارد.

ص ۴۱۷ سپهرِ صولتِ مریخ‌رزم کیوان‌قدر
قَدَرِ طلیعهٔ ناهیدبزمِ مهرافسر

به قیاس ردیف شدنِ نام سیارات در کنار هم (مراعات نظیر)، باید «قمرطلیعه» باشد؛ همچنین می‌دانیم که قمر پیش قراول و طلایهٔ (طلیعه) سپاه کواکب است:

قمر است و عطارد و زهره
شمس و مریخ و مشتری و زحل

ص ۴۲۱ مَهرِ سکوتِ حامدی بر لب سامری نهم
گر به سخن زبان دهد آن لبِ پرفسون مرا

کسره در «سکوت» زاید است و «حامدی» را باید به شکل خطابی خواند: مَهرِ سکوت - حامدی! - بر لب سامری نهم.

ص ۴۲۱ حیرانِ آن فریبِ نگاهم که بی‌کمند
صید رمیده را سوی صیاد می‌برد

بهتر است با حذف کسره، «فریب‌نگاه» (آنکه نگاهی فریبا دارد) خوانده شود؛ در این صورت، صفت جانشین موصوف (معشوق) گشته است.

ص ۴۲۴ سوزِ فراقِ سوخت چنان چشم زارِ من
در آتشِ غمت که از او استخوان نماند

آنچه می‌تواند سوخت، چنانکه استخوانی از آن نماند، «جسم» است نه «چشم». نسخه نیز «جسم» دارد.

ص ۴۲۴ آتش به چرخ افکنم از سوزِ آه خویش
سوزم ز کینهٔ کوکبِ بختِ سیاه خویش

نشان همزه در پایان واژهٔ «کینه» زاید و موجب به هم خوردن وزن و از دست رفتن معنا است: سوزم ز کینه کوکبِ بختِ سیاهِ خویش؛ یعنی کوکبِ بختِ سیاهِ خویش را از کینه می‌سوزانم.

ص ۴۲۵ عجب نباشد اگر چشم من ز گریه حیران است
بلی خراب شود خانه [ای] که بر سرِ آب است

به واسطهٔ واژهٔ «حیران» وزن مصراع نخست به هم خورده و قافیه فاسد شده است. با توجه به نسخه و نیز مصراع دوم، «خراب» صواب است.

ص ۴۳۴ در هوای قاف انصافش عجب نبود اگر
صعوه شهبازی نماید پشه عنقابی کند
حتماً «صعوه» درست است.

ص ۴۳۵ چون ندارد جز تو مولا چشم دارد کز ولا
با وی از عین رضا لطف تو مولایی کند
پاکش از آلودگی ساز و ز آب فضل خود
از جهالت، گر به عصیان دامن‌آلایی کند

با این قرائت، «و» زاید می‌نماید. اگر بیت دوم را به دنبال بیت نخست بخوانیم و زمان فعل را در پایان بیت دوم پیش چشم بداریم، باید «سازد» صحیح باشد: شاعر چشم دارد که مولا او را، اگر به عصیان دامن بیالاید، با آب فضل خود از آلودگی پاک سازد.

ص ۴۳۶ چو شمع در سرانگشتِ اوفتاد آتش
به نبض من چو طیب آمد و نهاد انگشت

بهتر است میان «او» و «فتاد» در مصراع نخست، یک فاصله بیفتد تا به صورت فعل «اوفتاد» خوانده نشود.

ص ۴۳۷ برآمد از دل خصمت سیاه‌ناوکِ آه
بلی سیاه برون آمد از مداد انگشت

ظاهراً «آید» صحیح باشد. مصراع دوم تمثیلی برای مصراع نخست، و زمان فعل در چنین جملاتی حال است.

ص ۴۳۸ غیر محرم در حریم یار و در بزم وصال
بیکسی با قد خم چون حلقه باشد در برون

«غیر» به معنای بیگانه و رقیب (مقابل عاشق که اینجا بیکسی شاعر است) و نهاد جمله است و بهتر است بدون کسره خوانده شود: غیر، در حریم یار و در بزم وصال، محرم است.

ص ۴۴۲ با چرخ ستیزه‌کار مستیز و برو
با گردش روزگار در میاویز و برو

مصراع دوم یک هجای بلند و یک هجای کوتاه افزون دارد و از وزن معمول رباعی خارج است. این بیت در نسخه‌اساس نبوده و مصحح آن را از دو دست‌نوشت «س» و «ج» آورده‌اند که در آن دو به جای «روزگار»، «دهر» نوشته شده است. با این ضبط، مشکل وزن از مصراع دوم برمی‌خیزد.

ص ۴۲۷ بر کاغذ روز تو همه خطِ اعالی
بر محضر کذب تو همه مهرِ افاضل
به قرینه «محضر کذب»، «کاغذ زور» درست است که به معنای «نامه دروغین و تزویرناک» است.

ص ۴۲۷ از طور تو جور تو نمایان و تودر خواب
وز چرخ تو جمع تو هویدا و تو غافل
«چرخ» به قطع تصحیفی از کلمه «خرج» است که در تضاد با واژه «جمع» به کار رفته است. ضبط نسخه نیز «خرج» است.

ص ۴۲۷ اصحابِ تورا علتِ جوعِ البقر و هست
ابوابِ مرا خاصیتِ شربتِ مسهل
بهتر است «و» با یک فاصله از «جوع البقر» نوشته شود.

ص ۴۲۸ دارای همایون فریوسف رخ جم‌جاه
خورشید ملک‌چتر ملک‌قدر هُماظَل

«فلک‌چتر» صحیح است؛ چه، ممدوح چونان خورشیدی پنداشته شده که فلک چتر او ست (چتر افراشته بر سر شاهان، همچون تخت و تاج، از لوازم و نشانه‌های سلطنت بوده است). گفتنی است در نسخه نیز «فلک‌چتر» آمده، اما «فلک» نقطه ندارد.

ص ۴۳۰ به چین طره دیوانگان سلسله‌دارت
که تا به حشر نگسلد سلاسل ایشان

وزن مصراع دوم مختل است و با توجه به نسخه پیش از «نگسلد» دو واژه «ز هم» فرو افتاده است.

ص ۴۳۲ از بنفشه سرمه‌دان‌ها آورد کحال باغ
تا به میل سبزه در چشم تماشایی کند

«کحال» درست است، چنانکه در واژه‌نامه کتاب آمده است.

ص ۴۳۳ زانعکاس صورت اشجار در مرآت چرخ
اطلس فیروزه‌بوم چرخ کم‌خایی کند

نیکوتر «کم‌خایی» است و بهتر بود در واژه‌نامه توضیحی برای آن نوشته می‌شد: «پارچه منقش و رنگارنگ که کمی پرز دارد».

ص ۴۳۴ شهبسوار عرصه افلاک کز روی شرف
گرد نعل مرکب قدرش فلک‌سایبی کند

«گرد» خطا و «گرد» صواب است.